



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «البینه» است یا «القیمه» است و مانند آن، ظاهراً در مدینه نازل شد برای اینکه صحبت از نماز و زکات و مانند آن است. صدرش که برخی ها گفتند این دشوارترین آیه قرآن است و اقوال متعدد تقریباً ده قول در تبیین این دو سه آیه اول این سوره ذکر شده است برای آن است که اگر قرآن با خود قرآن سنجیده می شد کمتر این صعوبت به نظر می رسید. منشأ صعوبت این است که در اول آمده است که کافران و مشرکان هرگز جدا نمی شوند از شرک و کفرشان تا اینکه بینه بیاید. بینه هم عبارت است از پیامبری که کتاب آسمانی داشته باشد و آن صحف مطهره را تلاوت بکند که مطالب قائم و قیم و مقومی در آنها تعبیه شده است.

بعد می‌فرماید اینها اصلاً متفرّق نشدند باهم اختلاف پیدا نکردند از حق جدا نشدند مگر اینکه بعد بیّنه آمده است در حالی که اینها مأمور بودند که خدا را با اخلاص عبادت کنند. یک بخش از آیات دارد که اینها از کفر و شرک جدا نیستند مگر اینکه پیامبری بیاید کتاب آسمانی بیاید شریعتی بیاید. بعد فرمود وقتی شریعت آمد اینها از دین جدا نشدند مگر اینکه شریعت آمد: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾؛ آن بخش از آیه دارد که اینها هرگز از اختلاف و تفرقه و مانند آن جدا نمی‌شوند مگر اینکه دینی بیاید و پیامبری بیاید بعد فرمودند که اینها هیچ اختلاف نکردند مگر اینکه پیامبر آمد و درباره پیامبر اختلاف کردند.

سرّش آن است که برخی‌ها این «من» را من تبعیضیه دانستند از یک سو، و متعلق آن انفکاک را هم درست تبیین نکردند از سوی دیگر. متعلق انفکاک می‌تواند سنّت ذات اقدس الهی باشد، یک؛ می‌تواند اعتقاد خود مردم باشد، دو؛ نسبت به سنت الهی همان است که در نوبت اسبق گفته شد برابر آیات پایانی سوره مبارکه «نساء»، سنت الهی این است که هرگز جوامع بشری را از رسالت مرسلین و ولایت اولیای الهی و مانند آن که مبشران و منذران الهی‌اند جدا نمی‌کند. برهان آن آیات پایانی سوره مبارکه «نساء» این است که ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾؛ حتماً ذات اقدس الهی رهبران الهی را جهت تبشیر و انداز نازل و ارسال می‌کند، اگر این کار را نکند ﴿لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۱ یعنی این کار ضروری است حتمی است فرستادن پیامبر سنت الهی را رها نمی‌کند، سنت الهی جامعه را رها نمی‌کند، مردم را بی‌سرپرست رها نمی‌کند، ممکن نیست مردم را بدون حجت رها کند.

منتها به جای اینکه «الناس» به کار برود چون قسمت مهم نیاز درباره کفار و مشرکین است فرمود کفار و مشرکین از این سنت الهی جدا نیستند تا این سنت الهی محقق بشود و آن سنت الهی چیست؟ اینکه پیامبری بفرستد کتابی بفرستد شریعتی بفرستد.

در نوبت اسبق اشاره شد که این دو پیام دارد یکی «ضرورت عن الله» است نه «علی الله»، که حتماً ذات اقدس الهی رهبران الهی را کتاب آسمانی را صحف مطهره را نازل و مرسل می‌کند. دوم آن است که جامعه ممکن نیست دست از کفر و شرک بردارند هیچ راهی ندارند مگر اینکه هدایت رهبران الهی برسد. این «ضرورت للناس» است، یک؛ «ضرورت عن الله» است نه «علی الله»، دو. ذات اقدس الهی رسالت خودش را انجام داد، آن وقت جامعه مختار است می‌خواهد انجام بدهد یا انجام ندهد. این در بیان اسبق بود که اختصاصی به جریان کفار و مشرکین ندارد و در بین کفار و مشرکین هم تبعیض نیست و اصلاً بشر این است.

بحشی که در نوبت قبل نه اسبق بیان شد این است که بشر ممکن نیست دست از انحراف و ضلالت و جهالت و غوایت و خسران بردارد مگر به وسیله رهبران الهی. بشری که نه می‌داند از کجا آمده است نه می‌داند کجا برود یقیناً بیراهه می‌رود و اصلاً راه را تشخیص نمی‌دهد. پس بشر منفک از ضلالت از غوایت از خسران نیست مگر به وسیله وحی. اگر وحی نیاید الا و لابد در خسارت و غوایت و ضلالت و مانند آن است. پس بدون وحی محال است که کسی راه مستقیم الهی را تشخیص بدهد؛ این ظاهر آیه است و روشن شد به که نقیض این امر امکان عام است؛ یعنی بدون وحی محال است بشر به مقصد برسد. با وحی امکان عام است نه ضرورت، چون نقیض آن امتناع ضرورت نیست چه اینکه نقیض آن امتناع امکان خاص نیست، نقیض آن امتناع امکان عام است. محال است بشر بدون وحی به مقصد برسد. حالا که وحی آمده است امکان است، آن محال برطرف شد رفع آن استحاله و امتناع به

این است که بعضی‌ها می‌پذیرند بعضی‌ها نمی‌پذیرند. امکان می‌آید نه ضرورت؛ لذا آیه بعد هیچ منافاتی با آیه قبل ندارد.

سه تا آیه است یک آیه اصل کلی را بیان می‌کند که محال است بشر از ضلالت جدا بشود مگر به وحی. جمله‌های بعد دارد که وحی آمده، حالا که وحی آمده بشر دو قسم شدند: یک عده پذیرفتند یک عده نپذیرفتند؛ چون آن امتناع که رفع شد ضرورت نمی‌آید امتناع که رفع شد امکان می‌آید. امکان عام دو تا فرد دارد: یک فردش ضروری است که ضرورت بالغیر است، یک فردش هم امکان خاص؛ لذا در آن قسمت فرمود: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ این ﴿مِنْ﴾ تَبیینیه است نه تبعیض، حرف برای کل بشر است منتها نیاز آنها بیشتر است. ضرورت آنها بیشتر و احتیاج آنها بیشتر است. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ﴾ اینها ممکن نیست دست از کفر و شرک بردارند تا بینه بیاید؛ اما وقتی بینه آمد آن امتناع برطرف می‌شود نه ضرورت می‌آید. آن وقت این ﴿حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ این آیه بعد آن بینه را مشخص کرد که ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ﴾ اینها این وسط است. آیه چهار را که کنارش وصل کنید می‌شود ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ یعنی این کفر و شرک بعد از بینه غیر از کفر و شرک قبل از بینه بود، کفر و شرک قبل از بینه اینها می‌گفتند که معیار قبول و نکول ما کار گذشتگان ماست. اگر خواستند چیزی را بپذیرند می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ﴾^۱ اگر خواستند نکول کنند نه قبول می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۲. معیار نفی و اثبات حق و باطل صدق و کذب خیر و شر و حسن و قبح در جاهلیت همان ﴿إِنَّا وَجَدْنَا﴾، یک؛ ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾، دو؛ اینها معیار قبول و نکول بود. اما وقتی بینه آمد صحف مطهره آمد رسول الهی آمد اینها از آن به بعد

۱. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

دو قسم شدند ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ که حجت بر اینها تمام شد؛ در حالی که ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ اینها تنها چیزی که مأمور شدند این است که فقط خدا را عبادت کنند؛ چون کمال اینها در عمل به رهبری آفریدگار اینها است و اینها مأمور نشدند مگر اینکه با اخلاص دین خدا را عمل کنند. بعد فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ این «من» تبعیضیه است، همه اهل کتاب و مشرکین کافر نشدند چون عده‌ای ایمان آوردند ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ اینها ﴿فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾ هستند و خالد هستند و بدترین مردم اند.

غرض آن است که معنای ﴿حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ این است که اگر بینة آمد اینها «بالضرورة» از کفر و شرک منفک می‌شوند و ایمان می‌آورند؛ این غایت که آمد امتناع برطرف شد نه ضرورت می‌آید. ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ اینها از کفر و شرک منفک نیستند محال است منفک بشوند مگر اینکه پیامبر بیاید، وقتی پیامبر آمد این امتناع و استحاله برطرف می‌شود وقتی استحاله برطرف شد دو فرد می‌ماند چون نقیض امتناع، امکان عام است نه امکان خاص و نه ضرورت. برخی‌ها ایمان می‌آورند و برخی‌ها ایمان نمی‌آورند، این معنای وجه دوم برای تفسیر و ظاهراً محذوری ندارد.

مطلب دیگر آن است که شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی در تعلیقه‌ای که در این بخش از مجمع البیان دارند می‌فرمایند که در فنّ اصول اینها استدلال کردند که نمی‌شود متعلق امر را در خود امر اخذ کرد. در فقه گفتند که عبادت باید با اخلاص باشد برابر همین ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ اینها در عبادت باید اخلاص داشته باشند و شرک و ریا و مانند آن حرام است، یک؛ و بطلان عمل است، دو؛ ممکن است یک کار مختصری که ناروا است در یک کار بزرگی مستهلک بشود ولی ریا همانند یک قطره خون است که مهلک آن جمع

است مستهلک نمی‌شود. برخلاف یک مقدار خاک که اگر در یک ظرف بزرگی مستهلک شد حرمتش را از دست می‌دهد. یک قطره خون اگر در دیگ بزرگی بیفتد مهلک است نه مستهلک، ریا مهلک است نه مستهلک. عمل را باطل می‌کند ولو کم باشد. پس تمام عبادت‌ها باید با اخلاص باشد این را در فقه می‌گویند. در اصول می‌گویند قصد قربت و قصد امر ممکن نیست در خود متعلق امر بیاید؛ مثلاً ممکن نیست بگویند نماز به قصد امر واجب است چرا؟ برای اینکه تا امر نیامده نماز واجب نیست، وقتی امر آمد وجوب در خود نماز نیست وجوب از ناحیه امر می‌آید؛ نمی‌شود امر کرد به نمازی که وجوبش از ناحیه امر می‌آید؛ برای اینکه امر هنوز نیامده تا او بشود واجب، امر الهی نیامده تا او به خدا استناد داشته باشد. امر قُربی نیامده تا آن بشود عبادت.

بنابراین آن خصوصیت و قیدی که از ناحیه امر می‌آید چون در ناحیه متعلق اخذ نشده نمی‌توان بر مکلف این امر را واجب کرد که بر شما نمازی واجب است که به قصد امر بیاوری! یا نمی‌شود گفت نمازی واجب است که در آن قصد امر باشد! ایشان چندین مثال ذکر می‌کند می‌فرماید این قسمت‌ها که به علاقه آینده است به مصحح استناد است ما فراوان داریم؛ در عرف هم می‌گویند «من دارم مسجد می‌سازم» در حالی که هنوز نیامد. «دارم مدرسه می‌سازم» هنوز نیامد و مانند آن. این عناوینی که بعد از اتمام فعل حاصل می‌شود این عناوین را در خود فعل اخذ می‌کنند می‌گویند این مدرسه است آن داروخانه است این مسجد است این حسینیه است این درمانگاه است ولی تا درست نشد که درمانگاه نیست مسجد نیست مدرسه نیست. اینکه می‌گوید «من می‌خواهم مسجد بسازم» این بعد از ساختن می‌شود مسجد نه قبل از ساختن. من می‌خواهم نماز عبادی را واجب کنم، من می‌خواهم عبادت را واجب کنم، من می‌خواهم چیزی که در او قصد قربت، قصد امر و مانند آن هست را واجب کنم. اینها البته در ذهن

آن آمر قابل ترسیم هست و اما بخواهد این قید در متعلق اخذ بشود همان شبهه اصولی محققان ما را به همراه دارد.
به هر تقدیر این عصاره تعلیقات ایشان بود در مجمع‌البیان.

خدا می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا﴾ اینکه با اخلاص عمل کنند و این اخلاص بسیار کم است چه اینکه بسیار ارزنده هم هست. در آن بخش پایانی سوره مبارکه «یوسف» که دارد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ برای همین جهت است. آن اخلاص و نزاهت و طهارت از ریا و مانند آن بسیار نادر است اکثر مؤمنین یک حلقه ضعیفی، یک غده بدخیم کمی از ریا در آنها هست یا غیر ریا یا شرک، فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ چون بسیار بسیار کم است و اگر کسی واقعاً «الله» این کار را انجام داد می‌شود ﴿خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ چه اینکه آیه بعد می‌آید. ولی کسانی که با آمدن بینه الهی که رسول بینه است، صحف الهی را تلاوت می‌کند و در این صحف مطالب مکتوبی است که هم حق است و هم محقق و هم متحقق‌پرور از سه نظر، اگر آنها عملی بشود آنها می‌شود ﴿خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ اما ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ﴾ اینها ﴿فِي نَارٍ جَهَنَّمَ﴾ اند، یک؛ و بدترین مردم‌اند، دو؛ برای اینکه حجت الهی بالغ شده از طرف ذات اقدس الهی بهترین رهبران الهی آمدند بهترین نامه و کتاب و صحیفه آمده است و اینها گوش ندادند. اما ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ چون صرف ایمان که حسن فاعلی است کافی نیست باید به حسن فعلی که عمل صالح است ضمیمه بشود، چه اینکه عمل صالح بدون حسن فاعلی و اعتقاد کافی نیست. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که حسن فاعلی را دارد، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ که حسن فعلی را دارد، اینها ﴿خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ اند و پاداش اینها نزد ذات اقدس الهی است، بهشتی است که نهرها تحت درختان جاری است و دائماً در آن بهشت‌اند اینها به مقام رضوان بار یافتند البته در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر»

مسئله رضوان مطرح شد. اینها ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ چون عقیده و فعلاً کاری را انجام نمی‌دهند مگر اینکه ذات اقدس الهی بخواهد و اینها هم ﴿رَضُوا عَنْهُ﴾ در قضا و قدر الهی، در اقبال و ادبار نعم، در سرّاء و ضراء، اینها صابر هستند مؤمن هستند معتقدند راضی‌اند به دستور و حکم الهی. انسانی که به مقام رضوان بار یافت هم کار او مرضی ذات اقدس الهی است کاری نمی‌کند که خدا نپسندد و هم قضا و قدر الهی را و سنن الهی را و آنچه از ناحیه ذات اقدس الهی است او می‌پذیرد که می‌شود ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾. این منشأش خشیت است که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ علما اهل خشیت‌اند. خشیت غیر از خوف است حریم گرفتن از حرم امن الهی و از مقام والای او می‌شود خشیت. این خشیت مختص عالمانی هستند که به عقل بار یافتند؛ چون مستحضرید که علم را خدا نردبانی برای عاقل شدن می‌داند ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۲ مثل اینکه بفرماید کسی بالا نمی‌رود مگر اینکه نردبان علم داشته باشد، اگر اهل آن خشیت بود که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ خشیت عاقلانه است و اگر خشیت عاقلانه بود هراس نفسی نیست حریم می‌گیرد؛ احترام کردن یعنی حریم گرفتن، احترام می‌کند حریم می‌گیرد اما حرمت عقلی و اگر چنین چیزی بود هم خدا از او راضی است هم او از فیض ذات اقدس الهی راضی است چون دو طرفش خیر است.

غرض آن است که اصل فرستادن رهبران الهی و نازل کردن کتاب، این «ضروری عن الله» است، یک؛ «ضروری للناس» است، دو؛ «ضروری علی الله» نیست، این سه و این کار ضروری اگر انجام گرفت طبق تقریر دوم، این کار انفکاک مردم از کفر و شرک قبلاً محال بود الآن محال نیست. این استحاله که برداشته شد حالا یا به صورت امکان خاص است یا به صورت ضرورت بالغیر، یا به طرف حق مایل‌اند یا همچنان بر حکمشان ادامه می‌دهند. غرض

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

این است که کافر بودن ضرورتی ندارد که بدون وحی باشد، ولی بدون وحی بودن حتماً کفر و شرک هست برای اینکه بدون راهنمایان الهی و بدون صراط مستقیم ممکن نیست کسی به مقصد برسد.

بنابراین این «مِنْ» دوم می‌تواند تبعیضیه باشد ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾؛ اما آنها که از اهل کتاب ایمان آوردند آن طرف هم مِنْ، مِنْ تبعیضیه است، منتها آنجا با مِنْ تبعیضیه بیان نشده است فرمود: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ و یک عده که ایمان آوردند ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ندارد که اینها از کفر و شرک ایمان آوردند و قبلاً سابقه کفر و شرک داشتند و مانند آن.

حالا امیدواریم ذات اقدس الهی به همه توفیقی عطا کند که به معارف قرآن کریم بهتر آشنا بشویم و به احکام و حکم آن هم بیشتر عمل کنیم.

«و الحمد لله رب العالمین»